

هم جنس شیطان

شیطان هم مانند آدمیان، هم جنس‌هایی دارد که با آنها نشست و برخاست می‌کند. هم جنس شیطان «تارک الصلوه» است. کسانی که برای نماز ارزشی قائل نیستند و آن را ترک می‌کنند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از شیطان پرسید: هم جنس تو کیست؟ عرض کرد: هم جنس من «دوری کننده از نماز است». شیطان به خواست خود از سجده بر آدم سرباز زد و نماز هم نمی‌خواند. از این رو، آن که با آگاهی نماز نمی‌خواند و از نماز و مسجد و جمعه و جماعات دوری می‌کند، از جنس او است. شیطان از فساد و گناه، خیانت و جنایت، قتل و غارت باکی ندارد، آدم بی‌نماز هم باکی ندارد، شیطان ایمان و اعتقاد به دا ندارد، آدم بی‌نماز هم اعتقاد ندارد، شیطان در پی فریب و گمراهی مردم است، «تارک نماز» هم در صدد فریب دادن مردم است.

مؤمنی که مشغول نماز می‌شود، شیطان می‌آید و او را وادار می‌کند تا فراموش کند که در حال نماز است و از یاد او می‌برد چند رکعت خواند. شخص بی‌نماز هم هنگام نماز خواندن مؤمن، وسوسه‌اش می‌کند که حالا کارهای دیگر را انجام بده، برای نماز وقت زیاد است، بعداً نماز رami خوانی؟!

شیطان از هم جنسان خود راضی و خوشحال است، چون آنها در کارها به شیطان کمک می‌کنند، زحمت را از دوش او بر می‌دارند و کارهای او را سبک می‌کنند.^(۱۴۴) بی‌نماز حتی از شیطان هم بدتر است، زیرا:

شیطان که رانده گشت بجز یک خطا نکرد

خود را برای سجده آدم رضا نکرد.

شیطان هزار مرتبه بهتر از بی‌نماز

کو سجده را بر آدم و این بر خدا نکرد

انباردار شیطان

شیطان کسانی را به خدمت می‌گیرد تا نگهبان و نگه‌دار دارایی‌اش باشند، همان گونه که آدمیان انبار دارانی برای حراست از اموال خود به خدمت می‌گیرند. شیطان آنان را وزیر خود ساخته تا آدم‌هایی را که بدهی‌های شرعی خود را نیم دهند و ذخیره می‌کنند، تحریک نمایند که هر چه بیشتر سرمایه اندوزی کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی شیطان را با قیافه شگفت‌آوری دید. چند سؤال از او پرسید، از جمله آنها این بود که، خزانه‌دار تو کیست؟

عرض کرد: کسانی که زکات مال خود را نمی‌دهند و آنها را جمع می‌کنند و به مصرفی که باید برسانند نمی‌رسانند. (۱۴۵)

و اگر بخواهند احیاناً چیزی به کسی بپردازند. شیطان آنان را منع می‌کند و از فقر و بی‌چیزی می‌ترساند. قرآن در این باره می‌فرماید:

«الشیطان یعدکم الفقر و یرکم بالفحشاء»

«شیطان - هنگام پرداخت زکات و انفاق به محرومان، به انسان -

وعده فقر و بی‌چیزی می‌دهد و می‌گوید: اگر زکات و وجوهات مال خود را بدهی در آینده فقیر می‌شوی و دستت از مال دنیا کوتاه خواهد شد.» (۱۴۶)

انسان‌ها را وسوسه می‌کند و می‌گوید: چرا شما زحمت بکشید و باسختی و مشکلات مالی به دست آورید و آن را به آسانی در اختیار دیگران قرار دهید؟ اضافی مالتان را به صورت طلا و نقره در آورید و برای آینده ذخیره کنید که محتاج دیگران نشوید. این‌ها هم فراموش می‌کنند که خدا فرمود: «در قیامت آن طلا و نقره را در آتش جهنم داغ می‌کنند و به صورت و پهل و پشت آنها می‌گذارند و به آنها می‌گویند: بچشید عذاب خدا را، این‌ها همان طلا و نقره‌ای است که در دنیا جمع و ذخیره نمودید.» (۱۴۷)

عاقلاً کسی است که خود را خزانه‌دار شیطان قرار ندهد،

گول و سوسه‌های او را نخورد، که هم در دنیا ضرر کرده و هم در قیامت به عذاب سخت دچار شود. هشیار کسی است که نه فقط خود را خزانه‌دار شیطان نمی‌کند، بلکه با پرداختن زکات و دیگر بدهی‌های شرعی، آن را در خزانه خدا قرار می‌دهد و خدا هم بهترین خزانه داران است.

تیرهای شیطان

شیطان برای پیروزی بر دشمن تیرهایی دارد که به وسیله آنها با دشمن روبه رو می‌شود. آنها بر چند قسم است: یکی نگاه کردن به زن‌هایی می‌باشد که بر انسان حرام است. حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: «نگاه کردن به نامحرم تیری مسموم از تیرهای ابلیس است که خطا نمی‌رود، وقتی نگاه از چله چشم بیرون آمد، سینه و قلب را هدف قرار می‌دهد و آن جا را نشانه می‌رود. (۱۴۸)

حضرت رسول در این باره فرمود: غضب خداوند بر زنانی شدت پیدامی‌کند که شوهردار باشند در عین حال چشم خود را با نگاه کردن به دیگران سیر کنند.

دوم: زن‌ها هستند. در دیدار شیطان با حضرت یحیی علیه السلام می‌گوید: زن‌ها تیری از تیرهای من هستند که به خطار نمی‌روند. (۱۴۹)

سوم: دوستی پول و درهم و دینار است، حضرت امیر المومنان علیه السلام می‌فرماید: از جمله چیزهایی که فساد برانگیز است، درهم و دینار می‌باش دو آنها تیرهای شیطان‌اند کسی که آنها را دوست داشته باشد بنده دنیا است نه بنده خدا. (۱۵۰)

از ابن عباس نقل شده است: ولین بار که درهم و دینار به وجود آمد و بر آنها سکه زده شد، شیطان به سوی آنها توجه کرد و آن دو را برداشت و بر چشم خود گذاشت! بعد از آن به سینه خود چسباند. سپس از

خوش حالی ناله‌ای سر داد و بار دیگر به سینه خود چسباند و گفت: شما دوسکه، نور و روشنی چشم و میوه قلی من هستید! اگر بنی آدم شما را دوست داشته باشند، هر چند دیگر بت نپرستد، مرا باکی نیست. همان دوست داشتن پول برایم بس است. (۱۵۱)

آری! شیطان به وسیله این تیرها، بزرگ‌ترین شخصیت را از پا درمی‌آورد، قارون را به دل زمین فرو می‌برد، فرعون را به دریا غرق، عمر سعد را جهنمی، شریح قاضی ملعون و میلیون‌ها انسان دیگر را بی‌چاره و بدبخت می‌کند.

مرکب شیطان

همان طور که انسان در رفت و آمدها به «مرکب» سواری نیاز دارد شیطان هم به «مرکب» احتیاج دارد که برای گشت و گذار سوار بر آن شود.

«مرکب» شیطان، «مرکب» انسان هم هست و هر دو شریک هستند و از آن استفاده می‌کنند. «مرکب» شیطان آن گونه که در روایات آمده «شتر» است. یکی از عللی که باعث می‌شود شتر رانکوهش کنند همین است که به شیطان سواری می‌دهد. در روایتی آمده که: شتر «مرکب» سواری شیطان است و به همین عل می‌گوید: گذشتن از میان قطار شتران، کراهت دارد، و نیز گوید: هیچ قطار شتری نیست مگر آن که میان هر دو شتر شیطانی راه می‌رود.

در جای دیگر آمده: بر پشت و کوهان هر شتر شیطانی سوار است. هرگاه می‌خواهید سوار شتر شوید «بسم الله» بگویید تا شیطان از آن پیاده شود. و گفته شده که: شتر از شیاطین و جن خلق شده است. شیطان هم به آن امر و نهی کرده و آن حیوان اطاعت می‌کند.

از این رو که شیاطین با شتر هم نشین هستند و بر آنها سوار می‌شوند، فقها و مراجع بزرگ درباره مکان نماز گزار می‌فرمایند: از جاهایی که

کراهت دارد نماز خوانده شود، جایی است که شتران را می خوابانند، زیرا آن جامکان شیاطین است.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که آن حضرت فرمودند: در خوابگاه و جایی که شتران را می خوابانید، نماز نخوانید، زیرا آن جاپر از جن و شیطان است و نمی گذارند با توجه حضور قلب نماز بخوانید. (۱۵۲)

السته این طور نیست که هر شتری مرکب سواری شیطان باشد، بعضی از آنها از بهترین شترها هستند که به نام شتر خدا خوانده شده اند مانند شتر صالح پیغمبر و ناقه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم.

رانده شدن شیطان

بعد از آن شیطان به آسمان هفتم راه پیدا کرد، در کنار عرش الهی منبری می گذاشتند و علم نور نصب می کردند. آن ملعون بالای منبر می رفت و ملائکه را اندرز می داد، چون به این مقام و مرتبه رسید. پیش خود گفت: اگر روزی این امر تبلیغ به دیگری واگذار شود من از او اطاعت نمی کنم، چون وی خود را در علم و عمل یگانه دهر و از همه بالاتر می دانست.

روزی ملائکه در لوح دیدند که به زودی یکی از مقربان درگاه خدا به نفرین ابدی گرفتار خواهد شد. از شیطان خواهش کردند دعا کند که خداهیچ کدام از ایشان را به این بلا مبتلا نکند. در جواب گفت: این قضیه به من و شما مربوط نیست. من سالها است بر این معنی اطلاع یافته ام! ملائکه باز الحاح کردند. او دعا کرد و گفت: خدایا! ایشان را ایمن گردان. ولی خودش را از غروری که داشت فراموش کرد.

روزی شیطان دید بر در بهشت نوشته اند: نزد ما بنده ای است که او را به انواع بر خورداری ها گرامی داشته ایم. اگر او را به کاری واداریم سرپیچی می کند که به لعنت ابدی گرفتار خواهد شد. خود وی هزار سال او را لعن می کرد و نمی دانست که خود را لعن می کند! در آن

مدت هر جا سجده ای می کرد و سر بر می داشت در آن جا نوشته شده بود «لَعْنَةُ اِلٰهِ عَلٰی اِبْلِیْسَ» - چون اسمش عزازیل بود - نمی دانست که خودش است.

روزی دید، در لوح نوشته شده: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» پرسید: خدایا! این ملعون رانده شده، کیست؟ فرمود: بنده ای است که او را به انواع نعمت ها مخصوص کرده ام، ولی او مرا نافرمانی خواهد کرد و خوار و بدبخت خواهد شد، عرض کرد: او را به من معرفی کن تا هلاکش گردانم. فرمود: زود است که او را بشناسی. هنوز او تمرد و سرپیچی نکرده است تا مستوجب مجازات باشد. هنگامی که ماء مور شد به آدم سجده کند قبول نکرد و به خاطر حب ریاست رانده درگاه الهی گردید. گفت: خدایا! مرا از سجده آدم معاف دار تا تو را عبادتی کنم که کسی تاکنون نکرده باشد! خطاب شد: آن چه به تو امر می کنم باید انجام دهی و من جز آن نمی خواهم و او را از بهشت بیرون کرد. (۱۵۳)

دام شیطان

انسان برای این که برخی حیوانات (از قبیل نهنگ، فیل، شیر و پلنگ) را به اختیار خود در آورد به دام نیاز دارد. شیطان هم دام هایی دارد که به وسیله آنها انسان ها را صید می کند. دام ها ممکن است با هم فرق داشته باشند.

یکی از دام ها شراب است. این دام شکار را به فرمان شیطان در می آورد. امیر المومنین علیه السلام می فرماید: یکی از چیزهایی که فتنه و فساد از آن بر می خیزد، شرب خمر است و آن دام شیطان می باشد. کسی که شراب را دوست داشته باشد، بهشت بر او حرام می شود. (۱۵۴)

تا انسان شراب نخورده باشد عقل و شعرو او بر جا است، ولی هنگامی که وسوسه شد و بدان آلوده گشت مهار عقلش از کف می رود و

مانند حیوانات بلکه بدتر و پست‌تر از حیوان می‌شود. ممکن است به هر گناهی دست بزنند و از هیچ کاری روگردان نخواهد بود. چون پیش از آن از انجام بسیاری گناهان شرم می‌کند ولی وقتی مست شد، حیای او از بین می‌رود و با فکری که دارد، از حیوان هم درنده‌تر می‌شود. هرگاه انسان مست شود علناً دنبال فحشا و فساد می‌رود، آدم کشی می‌کند، حرف‌های پوچ و بی‌معنا می‌زند. شیطان او را به هر راهی که بخواهد می‌برد. در اثر مستی ممکن است پدر و مادر و نزدیکان خود را بکشد یا به مادر و خواهر خود تجاوز کند.

نقل شده که: شیطان روزی بر جوانی وارد شد و گفت: من مرگ هستم. اگر می‌خواهی از دست من رها شوی باید پدر پیر خود را بکشی، یادست و پا و سینه خواهر خود را بشکنی، یا چند جرعه از شراب بخوری، جوان قدری فکر کرد و گفت: پدرم که احترامش بر من واجب است. خواهرم هم که برای من عزیز است، درباره آنها ظالمی نمی‌کنم. اما برای نجات خود چند جرعه شراب می‌خورم و از دست مرگ‌رهایی می‌یابم. وقتی که شیطان او را به دام انداخت و در دام شراب گرفتار کرد، هم پدر خود را کشت و هم دست و پا و سینه خواهر را شکست!

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی

آراسته با شکل مهیبی سر و بر را

گفتا که منم مرگ اگر خواهی زنهار

باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را

یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار

یا بشکنی از خواهر خود سینه و سر را

یا ساگری از باده گلرنگ بنوشی

تا آن که بپوشم ز خطای تو خطر را

گفتا پدر و خواهر من هر دو عزیزند

هرگز نکنم ترک ادب این دو نفر را

لیکن چو به می دفع شر از خویش توان کرد

می نوشم و با آن بکنم دفع خطر را

جامی چو بنوشید بشد خیره ز مستی

عروس شیطان

خداوند در جهان از هر چیز جفتی آفریده و نر و ماده‌ای قرار داد. تا بازناشویی نسل آنها گسترش یابد. شیطان جفت ندارد و تولید مثل او با سایر موجودات فرق دارد. در روایتی وارد شده:

شیطان وقتی می‌خواهد تولید مثل کند، ران‌های خود را به هم می‌مالد و از این راه تولید مثل می‌کند.

اما برای ارضای خواهش‌های نفسانی از چند راه وارد می‌شود: یکی از آن راه‌ها نزدیکی با زنان است. آن گاه که مردی قصد هم بستری با همسر خود را می‌کند، اگر «بسم الله» و نام خدا بگوید، شیطان از اودور می‌شود، ولی اگر فراموش کند یا عمداً نام خدا را نبرد، او نیز حاضر می‌شود و با مرد شرکت می‌کند. قرآن در این باره می‌فرماید:

«و شارکهم فی الاموال و الاولاد»

خداوند خطاب به شیطان نمود و فرمود: «ای شیطان! در دارایی و فرزندان مردم شرکت کن». (۱۵۵)

دیگر، از راه لواط، با افراد مست. وقتی کسی شراب می‌خورد عقل و شعور خود را از دست می‌دهد و مست می‌شود و دیگر چیزی نمی‌فهمد. در این حال شیطان ملعون به آنان لواط می‌کند و شراب خوارمست را عروس خود می‌کند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در این زمینه می‌فرماید:

«من بات سکرنا بات عروسا للشیطان»

«کسی که شب را به پایان برد، در حالی که مست شراب باشد، شب را به صبح رسانیده در حالی که عروس شیطان بوده است». (۱۵۶)

در این باره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شراب‌خوار

صبح را به شب می برد و شب را به صبح می رساند در حالی که خداوند بر او غضب ناک است.

و نیز فرموده: کسی که در شب شراب بخورد و مست و بی هوش شود، به طوری که به چیزی توجه نداشته باشد، عروس شیطان است - و آن ملعون را او لواط می کند. از این رو، وقتی از خواب بیدار شد، همان طور که از جنابت غسل می کند باید غسل نماید و اگر غسل جنابت نکند، هیچ عملی از او قبول نخواهد شد و خداوند او را از همه دشمن ترمی شمارد. (۱۵۷)

بوسه و آب دهان شیطان

شیطان به خاطر یک بوسه زدن بر یکی از پادشاهان جبار و ظالم هزاران انسان بی گناه را نابود کرد.

نقل شده که: وقتی «ضحاک» به پادشاهی رسید، شیطان به صورت انسانی در آمد و پیش او رفت. بعد از ادای احترام گفت: ای «ضحاک»! من آشپز ماهری هستم. اگر پادشاه مایل باشند. دوست دارم مرا آشپز خود قرار دهند تا هر روز غذای لذیذی برایشان تهیه کنم. ضحاک هم - چون یک پادشاه عیاش و خوش گذارن بود بدون آن که درباره آن ملعون تحقیقی بکند که از کجا آمده و چه کسی است؟ به عنوان آشپز مخصوص خود استخدام نمود و هر چه لازم بود در اختیارش قرار داد.

شیطان شروع به کار کرد. هر روز غذای خوش مزه ای برای «ضحاک» می پخت و سر وقت برای او می آورد. شاه هم از خوردن آن لذت می برد. روزی غذای بسیار خوش مزه ای آماده کرد و پیش «ضحاک» آورد. آن ظالم وقتی غذا را خورد بیش از پیش خوشش آمد و لذت برد. همان وقت او را خواست و گفت: امروز غذای گوارایی فراهم کرده بودی، لازم می دانم تو را تشویق کنم و هر چه بخواهی به تو جایزه بدهم. شیطان در جواب گفت: ای

پادشاه! من چیزی از شما نمی‌خواهم، ولی اگر درباره من لطفی داشته باشی، دوست دارم روی دو شانه اعلی حضرت را ببوسم، خواهش من فقط همین است. «ضحاک» هم پذیرفت و اجازه داد تا شانه‌هایش را ببوسد.

شیطان هم هر دو شانه او را بوسید و با آب دهن خود آلوده نمود. بعد از آن هم گریخت و پنهان شد. ناگهان از روی هر دو شانه او ماری بیرون آمد. بزرگ شدند و و همواره آزارش می‌دادند، به طوری که خورد و خواب و استراحت را از او سلب کرده بودند. هر چه طبیبان آنها را می‌کشتند باز بیرون می‌آمدند و در خواب و بیداری ناراحتش می‌کردند. بعد از مدتی باز شیطان در پوشش انسان دیگری در کاخ «ضحاک» نمایان شد و گفت: من طبیب با تجربه‌ای هستم. شنیده‌ام که پادشاه را ناراحتی پیش آمده است که نه شب استراحت دارد و نه روز، شنیده‌ام که دو مار روی شانه او بیرون آمده و او را اذیت می‌کنند. آمده‌ام اگر اجازه بفرمایید شما را معاینه کنم، و اگر امکان داشته باشد معالجه نمایم. باز «ضحاک» بی آن که هیچ پرس و جویی کند و بپرسد از کجا آمده‌ای و تا حالا کجا بوده‌ای و چه کسانی را معالجه کرده‌ای؟ کجا درس خوانده‌ای و اصلاً نام تو چیست؟ از کدام شهر و قبیله هستی؟ خود را در اختیار او قرار داد. شیطان هم قدری او را معاینه نمود و گفت: این مارها را نمی‌شود از بین برد، چون ریشه آنها در تمام بدن فرو رفته است و درمان پذیر نیست، لکن می‌شود کاری کرد که این مارها دیگر اذیت نکنند و در خواب و بیداری احساس ناراحتی نکنید.

بعد گفت: غذای این مارها مغز سر انسان است. هر روز باید مغز سر دونفر انسان را بیرون آورید، و به این مارها دهید. همان وقت دستور داد دونفر جوان را بکشند و مغز سرشان را بیاورند، «ضحاک» هم گفت: دو نفر جوان زندانی را کشته و مغز سرشان را پیش شیطان آوردند. آن ملعون مغز سر آن دو جوان را به مارها داد. مارها وقتی خوردند سیر شدند و دیگر ضحاک را اذیت نکردند. «ضحاک» چون مدتی بود که به خواب نرفته بود چند شبانه روز خوابید. وقتی مارها گرسنه شدند باز به حرکت آمدند و او را بیدار کردند.

باز شیطان گفت: بروید مغز سر دو جوان دیگر را بیاورید. این کار ادامه پیدا کرد و تمام جوان هایی که در زندان بودند روزی دو نفرشان رامی کشتند. وقتی زندانیان تمام شدند هر روز دو جوان را از کوچه و بازار می گرفتند و مغز سرشان را برای مارها می آورند. بعد از مدتی، آشپزها با هم گفتند: چرا ما برای این سفاک روزی دو جوان بی گناه را بکشیم؟ بلکه باید به جای مغز سر یک انسا مغز گوسفندی را درآوریم و با هم مخلوط کنیم و به مارها بدهیم و به همین کار پرداختند. روزی یکی از جوانها را نگاه داشتند. بعد از مدتی آن جوانها را با شماری گوسفند که به آنها دادند، راهی شهر و دیار کردند و گفتند: در میا کوه و صحرا پنهان شوید تا «ضحاک» نداند. و از شیر این حیوانات استفاده نمایند. آنان هم در همان دشت و بیابان صاحب زندگی شدند و نسلشان زیاد شد. اینکه کردهای اطراف، از نسل همان جوان هایی هستند که در بیابان به سر می بردند و از ترس «ضحاک» فراری بودند.^(۱۵۸) آری، در یک بوسه و آب دهان آن ملعون این همه اثر بود و با این وسیله انتقام خود را از اولاد انسان گرفت.